در گفت‌وگوی محسن تنابنده، مهران احمدی، سیروس مقدم و هومن حاجی‌عبداللهی با «شرق» مطرح شد

گلایه‌ها و ناگفته‌های پایتختی‌ها

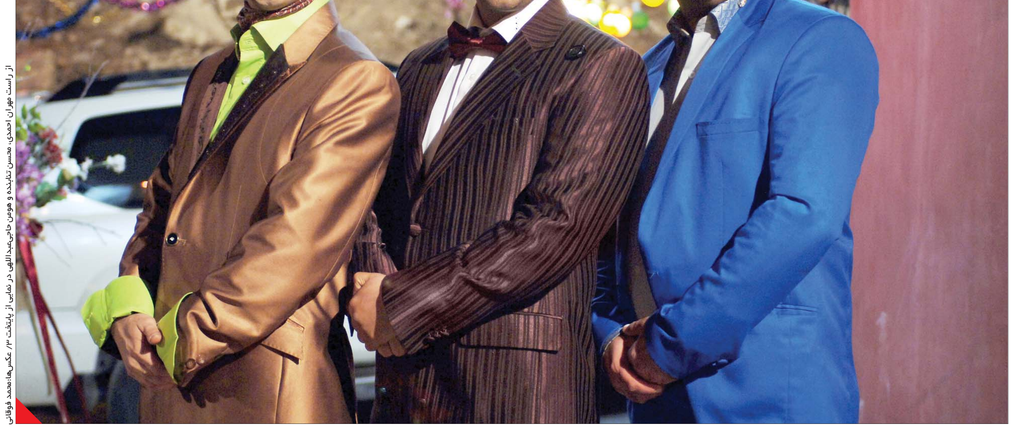

از راست: مهران احمدی، محسن تنابنده و هومن حاجی‌عبداللهی در فصلی از «پایتخت ۳» عکس: محمدامین خوانین

مرجان صانعی

شهر بدون خواب شهری که هزاران رنگ در غبارش به خاکستری می‌زند و محو شلوغی‌اش می‌شود. پرهیاهو، هیجان‌زده و بدون مکث! اینها صفت‌های شهری است که در یک قرن گذشته دست‌خوش رنگ و بو شده‌اند و هر قومیتی را در آغوش بکشد و در خود جای دهد. این مرکز متراکم، شاید حالا از هر قومیتی تعداد بیشتری را در محله‌های خود جا داده باشد و فرهنگش، بیش از آنکه از آن خود باشد، ۴۰ نگاهی است. هر تکه به رنگ و صدای شهری و مردمی، ابده ساخت سریال پایتخت هم شاید از همین جرقه، شعله کشیده و در سه سال متوالی پوست انداخته تا شده پایتخت ۳؛ مجال تازه‌ای برای فروغ‌فرقتن در تاریوود این هویت ۴۰ تکه. موازنه تهران و پایتخت، حتی اگر به معنی مقایسه این شهر پرجمعیت با یک سریال خانوادگی باشد باز هم شیرین و خواستنی است اگرچه حالا مخالفانی هم از میان مازنی‌ها پیدا کرده و عریضه‌ای به امضایشان روی میز قرار گرفته. اما آنچه شنیدنی‌تر و خواستنی‌تر از اینهاست، بازگشت اقوام و گویش‌ها به جعبه جادویی است که سال‌ها حتی به یمن ساخته‌های شبکه‌های محلی، از زبان و فرهنگشان بی‌نصیب بودند و حالا شاید نباشند. سیروس مقدم نوروز امسال برای سومین سال پیاپی مخاطبان بسیاری را برای تماشای بخش سوم سه‌گانه‌اش پای تلویزیون‌ها کشاند. در روزهای آغازین سال با او و دیگر عوامل این فیلم از جمله محسن تنابنده (سرپرست نویسندگان و بازیگر نقش تقی)، مهران احمدی (بازیگر نقش بهبود) و هومن حاجی عبداللهی (بازیگر نقش رحمت خروس‌باز) به گفت‌وگو نشستیم؛ گفت‌وگویی که ماجرای پایتختی‌ها را از زاویه‌ای دیگر روایت می‌کند.

جدا از نقدها و اعتراض‌هایی که در این مدت به سریال پایتخت شده، در مراسم تجلیل عوامل سریال گفتید که عده‌ای به شما اتهام زده‌اند. می‌توانید متن این اتهامات را بازگو کنید؟

سیروس مقدم: واقعیت این است که ما با نقد مشکل نداریم و حق طبیعی همه مردم است که نظرشان را به هنرمندان بگویند ولی وقتی نقد تبدیل به تهمت شود دردآور است.

دقیقا چه چیزی گفته‌اند؟

مقدم: چیزی که مرا رنجانده این بوده که گفتند من و تیم سازنده پایتخت آگاهانه و متعمدانه به‌عنوان تیمی که جبرخوار دشمن هستیم تینه برداشتیم به ریشه فرهنگ ایران و مازندران بزنیم. بعد از این همه سال فعالیت بدون ارایه سند و مدرک به ما تهمت می‌زنند حتی از آن فراتر رفته و علیه ما اعلام جرم کرده‌اند و برای شکایت را ما ضبط جمع کردند. با این شرایط خودبخود ترجیح می‌دهیم دیگر کار نکنیم و عطایش را به لقایش ببخشیم.

انتقادهایی را که در مورد اسیاسر شد، به‌طور شخصی می‌پذیرم. ما فقط یک بخش سفارشی در پایتخت داریم، آن هم اسیاسر است که واقعا تاثیر ماست. چون وضعیت مالی مناسب نیست. یا باید بپذیریم که برنامه نسازیم یا یک چیزهایی را در کنارش بپذیریم... ما از خدا می‌خواهیم آنقدر پول داشته باشیم که نیازی به اسپانسر نباشد.

مگر برای مردم کار نمی‌کنید؟

مقدم: خب شما اگر چیزی را دوست دارید و از آن لذت می‌برید باید پایش بایستید. اگر مرد پایش بایستد من پایتخت هزار راهم می‌سازم ولی اگر مرد از ما دفاع نکند این اجرا پایتخت خواهد بود.

محسن تنابنده: کسانی که اعتراض کردند موضعشان معلوم و مشخص نبود؛ یکسری کپک زدگی را گفتند ولی واقع نیست دقیقا به چه چیزی اعتراض دارند. اگر بحث و جدلی صورت می‌گیرد باید زلویه داشته باشد تا بتوانیم به آن بخش بپردازیم. کلی گویی دشمن هم است. ما برای مردم کار می‌سازیم و موظفیم اگر نقدی هست با جان و دل بشنویم اما یک عده به دلیل ناآگاهی یا به دلیل انگیزه سیاسی یا عام غرورزی کردند. ما عاشق این هستیم که کار به چالش کشیده شود و دیدرفاتی حرف بزنیم. قطع به یقین می‌دانیم پایتخت نقایصی دارد و نقد به ما کمک می‌کند تا برطرفشان کنیم.

شاید اعتراض ما به خاطر این بوده که بین ساده‌دلی و ساده‌لوحی شخصیت‌هایی نوانند تمییز قایل شوند.

تنابنده: ۹۹درصد کمدی‌هایی که در ایران انتقاد می‌کنند براساس ساده‌لوحی‌بودن افراد است. الحق والانصاف در پایتخت خیلی این مساله کم بود. انتقادات زیادی از پایتخت ۳ وجود دارد که مردم با آن گریستند و شرایط به‌معراب واقع گرایانه‌تر از قبل است. برای اینکه نقاش کردیم کار شیرین تامل برانگیز بسازیم، به صرفه نیست که البته اصلا بد نیست شما به صرف خندلدن فیلم بسازید ولی شخصیت‌های پایتخت صرفا ساده‌دل و مشنگ نیستند و عمدتا وضعیتی به وجود می‌آید که واکنش شخصیت‌ها شاید منجر به خنده شود شاید هم نشود.

مهران احمدی: به‌طور مثال شخصیت واقعی بهبود فریبا را وقتی برای تلفن وصیت می‌کند. خانواده تلفن نداشت ضمن اینکه وقتی در حمام به او می‌گویند تقی مریض است خودش را می‌زند و گریه می‌کند. این آدم ساده‌لوح نیست. ساده است. یک وقتی شما می‌روید مکانیک و می‌بینید شاگرد مکانیک خرفزدن ساده را بلد نیست ولی وقتی در مورد تخصصش صحبت می‌کند دهنش باز می‌ماند. بهبود فریبا در سخنرانی هم درباره تخصصش صحبت می‌کند. وقتی هم تقی می‌گوید بگذار من به جایت بروم می‌گوید: «من می‌دانم دردتل محیطبان چیست!» ضمن اینکه وقتی بالا می‌رود، قلمبه سلمبه حرف نمی‌زند و من هم در کمال صداقت نقش بهبود را بازی کردم. شعور ذاتی در آدم‌های ساده‌دل خیلی بیشتر از خیلی‌هاست. گفته بودند چرا بهبود چپ است به‌خاطر لوچیدن که نباید به کسی خرده گرفت. به‌خاطر بار کمدی این شخصیت را لوچ طراحی کردیم چون آدم‌های لوچ همه‌چیز را درست می‌بینند ولی ما به انسان‌ها فکر می‌کنیم دوبین هستند. من خواستیم بگوییم این آدمی که جنگلبان است و حواسش باید جمع باشد یک عیب دارد، آن هم چشمش است و بعد انتقاد در سکانس‌هایی مشخص می‌شود چقدر تیزبین است.

سیروس مقدم: ببینید پایتخت موفق‌ترین کاری است که در بحث خانواده شده. آخرین انتقاق هم نامه وزیر ورزش به آقای ضرغامی بوده.

تنابنده: پایتخت تاثیرات عجیب اجتماعی داشته. کدام کار شاد اجتماعی منجر شده به اینکه کسی از جوه اعدام پایین کشیده شود؟ خود آقای بورمحمدی وزیر دادگستری تمامی گرفت و گفت قسمت سخنرانی بوده. قویا باعث شد خانواده مقتول رضایت بدهند.

هومن حاجی‌عبداللهی: وقتی این خبر را خواندم سریع به مهران احمدی زنگ زدم و گفتم تولب این کار به تو می‌رسد. آنقدر سکانس سخنرانی را خوب بازی کردی که این اتفاق افتاد.

مقدم: چون بحث خانواده در پایتخت به درستی مطرح شد حتی به ما این تهمت را زدند که شما زمانه‌ورزی کردید و جنان الگوسازی مثبتی ارایه دادید که با واقعیت مطابق نیست. یکسری از خانواده‌های مازندرانی به ما گفتند ما دیگر نمی‌گوییم اگر خانواده به‌عنوان کوچک‌ترین نهاد اجتماعی و شکل بزرگ‌تر آن، جامعه و مملکت دچار بحران می‌شود باید همسنگی خودمان را حفظ کنیم.

دقیقا شاید به همان دلیلی که گفتید حتی خود خانواده‌ها هم به نظرشان رفتار این خانواده اغراق‌آمیز بوده است یا سوء تفاهم بین ساده‌دلی و ساده‌لوحی این شخصیت‌ها اتفاق افتاده.

مقدم: اگر شخصیت قصه برای مخاطب باورپذیر نباشد با سریال ارتباط برقرار نمی‌کند. مثلا در سکانسی که تقی بالای سنگر فیر مادرش می‌رود و می‌گوید: «یکشب توک پا بیا به خواب بابا و آرومش کن. عشق تو دیوانش کرده! این لوچ عمیق‌ادبیتی یک آدم است نه ساده‌لوحی. یا وقتی مشخص می‌شود یک ساچمه در گیر بهبود بافی‌مانده هست که تا قبل از آن دانستند یا هم کل کل می‌کردند اختلافات را کنار می‌گذارند تا بهبود را بدون اینکه خوش بفهمد به مالیات فیلکس بیاندازند در حال سقوط است همه خوشش را به آب‌واش می‌زنند، نه فقط تقی بلکه همه با یای برهنه در گل‌ولای و خار می‌دود تا مامیس را متوقف کند یعنی همه تلاش می‌کنند تا بزرگ خانواده را نجات دهند. خود این سکانس مفهوم عمیقی دارد. حرف پایتخت این است که هرچقدر هم اختلاف سلیقه داریم و ممکن است جاهایی منیت داشته باشیم و از یکدیگر دلخور باشیم، ولی وقتی کوچک‌ترین مشکلی پیش می‌آید باید با هم متحد باشیم و به نظرم این می‌تواند الگویی برای مملکت‌داری و سیاست‌مدارهای ما باشد؛ اینکه اگر دو تا آدم و دو جناح با هم اختلاف دارند ولی قرار نیست همدیگر را بخورند.

همیشه کارهایی که به اصناف و قومیت‌های مختلف پرداخته یا واکنش‌های زیادی روبه‌رو بوده به نظرتان بسامد این نقدها و البته در کنارش حمایت رسانه باعث نمی‌شود کمی آستانه تحمل مردم نسبت به شوخی به تدریج بالا برود؟ نه مثل سرزمین کهن که با اولین اعتراض‌ها، پخشش ممنوع شد.

مقدم: من با کلمه «مردم» موافق نیستم چون این افراد اقلیت ناچیزی هستند که سمپاتال در همه زمینه‌ها می‌جربد ولی اکثریت مردم همین هستند که کمپین ساخت پایتخت ۴ را راه انداختند یا ما باید بگوییم این فقط تهران است یا باید بپذیریم که ایران ترکیبی است از اقوام. گویش‌ها و لهجه‌ها و فرهنگ تاریخی و جزیی از فرهنگ ماست و حق ندارم به آن بی‌احترامی کنیم. با اینکه دلتنگ گذشته شاید بعدرسنی برگزار نشده و شاهد حوادث تلخی بودیم ولی نمی‌خواستیم تکرار مکررات کنیم و دیدیم هزاران بار در برنامه‌های مختلف و با یک مقدار هوش و سیاست هم منوجه می‌شوید در حال حاضر مردم به چه نوع خوراک فرهنگی بیشتر نیاز دارند و چه نوع قصه‌هایی بیشتر مورد توجه است. از آن گذشته تابل برانگیزبودن اتفاقات برای ما اهمیت ویژه‌ای دارد. در مورد چهارشنبه‌سوری چندین بار قصه نوشته شد چون از مراسومات تاریخی و جزیی از فرهنگ ماست و حق ندارم به آن بی‌احترامی کنیم. با اینکه دلتنگ گذشته شاید بعدرسنی برگزار نشده و به زیبایی برگزار می‌کنند نمی‌گویم در مقام آموزش هستیم ولی می‌توانیم بینشهاد بدهیم که شکل نوعتری برای اجرای این مراسم وجود دارد. همچنان این هم به نوعی نقد یکی از مطلعات اجتماعی بود ولی به به‌عنوان تحمیل بلنکه سعی کردیم تمامتر از آن با خود همراه کنیم.

احمدی: ولی مردم گوش ندادند. من از مردم گلایه دارم، نارات هم بنوند عیبی ندارد. هرچه بلا به سرما می‌آید تقصیر خودمان است. از ماست که برماست. هیچ‌کس به جز ما مقصر نیست. رسیدمان خوب نیست و از لحاظ معلی و فرهنگ مشکل داریم تقصیرش به گردن دولت و دولتمردان نیست نه در ایران و نه در هیچ‌کجای دنیا. ملتها دولت‌ها را می‌سازند. ملت باید طوری عمل کند که دولت اجازه بی‌احترامی نداشته باشد یا چیزی را به ملت تحمیل نکند. این طور رانندگی کردنمان است!

از زمانی که جریمه‌ها سنگین شد نقد بیشتری پیدا کرده در خارج هم اگر دوربین نباشد تخلفات بیشتر می‌شود.

احمدی: پس چرا من اینطوری رانندگی نمی‌کنم؟ پلیس باشد و نباشد من همین‌طور رانندگی می‌کنم. هرکس می‌خواهد نارات نشود حق خود را بدارد. زد. ۹۰درصد ملت ایران در اصل یک عده داشل هستند و هر چیزی و عمومی و لوجب لف فرهنگی به خودش می‌گیرد باید افسوس خورد. فرهنگ به سرانه مطالعه جامعه و تعداد مخاطبان تئاتر و شنوندگان موسیقی خوب بستگی دارد. وقتی فیلم فیلم فلان کارگردان که تا دیروز منی فرهنگی دیگری داشته، پروفوش‌ترین فیلم تاریخ سینمای این مملکت می‌شود و مردم باز به دیدن فیلمش می‌روند نشان دهنده سطح فرهنگ است. این باعث می‌شود من به مردم شک و فکر کنم ایراد و اشکال داشته باشند. در هر سریالی از حرف خلاف عادتی گفته می‌شود. یک عده معترض پیدا می‌کند. در همین حال جوانک نیستم. ما چینی‌ها هم شبیه هم هستیم! آنها اصرار کردند که من چوچانگ‌ام و دوستم که همراهم بود خندلش گرفت و گفت بله چوچانگ است و با آنها عکس انداختم.

واکنش مردم را دوست داری یا دلیت می‌شود؟

قبل از کار در سریال پایتخت بازی کنم هم مردم به حضور من در اماکن عمومی واکنش نشان می‌دادند. مثل چینی‌های ما چینی‌ها با ایرانی‌ها خیلی تفاوت دارد و دوستانم هم ایرانی نیستند. مثلا وقتی در خیابان اقلیت راه می‌روم همه توجه می‌کنند و هیجان‌زده می‌گویند شما خارجی هستید ولی این به جای کلمه خارجی کلمه دم دیدم مثل رنگ خدا، اوار گنجشگ‌ها بیرسیلیوم...

سیریال داشتند؟

خیلی برایشان جالب بود. البته متوجه دیالوگ‌ها نمی‌شوند ولی تصویر خالی هم برایشان جالب است مخصوصا نوع گرم بایتخیلی‌ها و دوستی‌ها. یک بزرگ‌ترها و یک کوچک و دندان‌هایش که یکی بزرگ بود و یکی رستوران چینی یا جوب به آن شکل خلا می‌خوردند. برای کسانی که زبان فارسی بلد نیستند فقط تصویرها جذاب است. خوبی پایتخت ۳ این بود که تصویرها خیلی جذاب است مثل اسلام‌های سنتی ایرانی یا مثلا در قصت برج میلاد وقتی صنایع دستی ایران را نشان می‌دهد.

پایتخت ۱ و ۲ را دیده بودید؟

نه ولی وقتی قرار شد در این سریال بازی کنم سی‌وی پایتخت ۱ را خریدم و دیدم.

خوشتان آمد؟

درست است که من زبان فارسی بلدم ولی همه دیالوگ‌ها برایم مفهوم نبود، مثلا در قسمتی که گوسفند زنده چو چلاک نیستم. ما چینی‌ها همه شبیه هم هستیم! آنها اصرار کردند که من چوچانگ‌ام و دوستم که همراهم بود خندلش گرفت و گفت بله چوچانگ است و با آنها عکس انداختم.

واکنش مردم را دوست داری یا دلیت می‌شود؟

شما به لهجه ساختگی مردم زنید.

همه می‌گویند بلی من متوجه تفاوت لهجه‌ها نمی‌شوم. شاید برای ما جالب باشد ولی برای خارجی‌ها خیلی فرق نمی‌کند.

درس خواندن به زبان فارسی سخت نیست؟

خیلی سخت است یوسفمان کنده می‌شود. استادان همه از من نارانی هستند و می‌گویند چرا درس نمی‌خوانی و تنبل هستی؟ البته از موقعی که در پایتخت ۳ بازی کرده‌ام برخورد استادان قدری عوض شده. مثلا سر کلاس «حسن کامیار و شیرین» استاد خیلی مهربان شد و سر کلاس از او تا آخر دایم می‌خندید و به من گفت تو نقش شیرین (شیرین در داستان عاشقانه حسرو و شیرین) را در این سریال بازی کردی. بعد پرسید در پایتخت ۳ هم بازی می‌کنی؟ گفتم این دست من نیست و به آقای مقدم بستگی دارد.

سیروس کار را دوست داشتید؟

بله خیلی قشنگ بود. یکی دیگر از دوستانم که ما با آن بیشتر ارتباط برقرار می‌کنیم، موسیقی است و قسمت‌هایی که با موسیقی چینی تلفیق شده بود واقعا برای ما جذاب و قشنگ بود.

از تماشاگران آهنگساز

گفت‌وگو با آریا عظیمی‌نژاد، آهنگساز سریال «پایتخت»

تیتراژی که شناسنامه شد

یکی از شاخصه‌های سه‌گانه «پایتخت»، موسیقی آن بود که در تاتیرگذاری و البته معرفی موسیقی علی‌آباد کتول نقش بسزایی داشت. البته تلفیق موسیقی علی‌آباد کتول با موسیقی جنوب در پایتخت ۲ اینکار جالبی بود و نظر مفهومی. در جهت قصه. شاید پرداختن به مقام‌های دیگری از موسیقی محلی، در «پایتخت ۳» می‌توانست صفحه دیگری از موسیقی فولکلور را برای مخاطبان بازکند و سازندگانش می‌توانستند در سال به مقام‌ها و آوازهای مهجور این موسیقی بیشتر بپردازند. با این حال در قسمت سوم هم از همان تیتراژ موسیقی قسمت اول استفاده کردند و بیشتر انرژی‌شان را روی موسیقی متن گذاشتند. آنچه می‌خوانید گپی کوتاه با آهنگساز این سریال آریا عظیمی‌نژاد در باره موسیقی پایتخت است.

شما همیشه به مهجوریت موسیقی نواحی و فولکلور اشاره داشته‌اید. حالا که بستر شنیده‌شدن این موسیقی در «پایتخت ۳» فراهم شد، چرا از همان تیتراژ قبلی استفاده کردید؟

تیتراژ «پایتخت» تبدیل به شناسنامه سریال شده و خیلی از مخاطبان از ما می‌خواستند همین موسیقی را تکرار کنیم و نگران بودند تغییر نکند. ضمن اینکه دغدغه‌های من در «پایتخت ۳» بیشتر در موسیقی متن بود تا تیتراژ.

ولی برای بیشتر مردم موسیقی در تیتراژ قابل لمس‌تر است...

راستش را بخواهید یک اتمبوری هم برای تیتراژ زده بودیم که تلفیقی از موسیقی مازندران و علی‌آباد کتول بود و آقای اسحاقی هم خوانده بود ولی شعرش به اندازه شعر «یا تارنجی» برای غیرمحلی‌ها قابل فهم نبود. آقای مقدم گفتند شاید مخاطبان خیلی با آن ارتباط برقرار نکنند. در «پایتخت ۲» ولی موسیقی علی‌آباد کتول را با موسیقی جنوب تلفیق کردیم. تعلد زیادی به وجود آمد ولی در موسیقی جدیدی که ساخته بودیم هر دو موسیقی خیلی به هم نزدیک بود از طرفی هم مفهوم نبودن شعر باعث شد از همان تیتراژ «پایتخت ۱» استفاده کنیم.

جفسر جای تغییر داشت که مثل «پایتخت۳» وزن دیگری از این موسیقی ارایه دهید؟

جای کار داشت. شاید اگر فرصت بیشتری داشتیم می‌شد نسخه دیگری از این موسیقی بسازیم. قبل از «پایتخت» کمتر کسی فکر می‌کرد علی‌آباد کتول یک موسیقی مستقل داشته باشد اما در «پایتخت» این بستر فراهم شد تا به همت اساتید موسیقی نواحی این موسیقی زنده و مهجور معرفی شود.

کمی به ویژگی‌های موسیقی علی‌آباد کتول اشاره می‌کنید؟

همیشه این موسیقی را دوست داشتم. موسیقی علی‌آباد کتول مبنا مازندران، ترکمن و خراسان را درمر می‌گیرد و تلفیقی از این سه ناحیه است. مثلا دوتار نوازی کتول، شما را به یاد موسیقی خراسان و ترکمن می‌اندازد یا در مورد آواها شنونده عادی فکر می‌کند خیلی به موسیقی مازندران نزدیک است؛ ولی تفاوت‌هایی دارد که موسیقی علی‌آباد کتول را مستقل می‌کند.

یعنی نمی‌توانیم بگوییم موسیقی علی‌آباد کتول تلفیقی از موسیقی خراسان و مازندران و ترکمن است؟

نه. فقط طعم آن موسیقی‌ها را دارد و مقام و ملودی‌هایی که اجرا می‌شود متعلق به خود علی‌آباد کتول است. البته کمانچه دیرتر از سازهای دیگر وارد این موسیقی شده.

سازهای محلی علی‌آباد کتول چیست؟

دوتار که سیه‌اچمد حسینی نواخت و نی هفت‌بند که نسبت به نی‌های دیگر بلندتر است.

نی هفت‌بند؛ متعلق به علی‌آباد کتول نیست؟

نه. جاهای دیگر هم این ساز را دارند ولی در علی‌آباد کتول با این ساز آواهای کتولی اجرا می‌شود و لهجه کتولی دارد. موسیقی کتول مقام‌های خودش را دارد که در موسیقی پایتخت از آن استفاده کردیم؛ مثل مقام کوچ که یکی از مقام‌های معروف است که در زمان بیلاق و قشلاق با دوتار و نی و کمانچه می‌نوازند. این مقام‌ها برای ما خیلی کاربرد داشتند؛ چون خانواده نقلی معمولی، دایم در سفر هستند در موسیقی کتول مقام متنوعی وجود دارد مثل هرای‌های بلند و کوتاه و مقام‌های دیگر که برای حس و حال و مناسبت‌های خاص استفاده می‌شود و البته قطعات عربی آوازی زیبایی دارند که «یار نیکوی» یکی از آنهاست.

چه ویژگی‌ و دوتارنوازی علی‌آباد کتول را از طراش متمایز می‌کند؟

موسیقی ترکمن با اینکه کلماً حس این است اما خوشبختانه دارد خوشتری که در موسیقی علی‌آباد کتول است وام‌گرفته از موسیقی ترکمن است ولی باز استقلال خود را دارد و این لحن مقام‌هایی هستند که این موسیقی را متمایز می‌کنند نه سازها یعنی اگر «۲دقیقه» از علی‌آباد کتول به سمت غرب برود به دشت ترکمن می‌رسد و بازتاب پایه‌ها این دو منطقه خیلی کم است اما هر کدام موسیقی مستقل خودشان را دارند حتی دوتارنوازی علی‌آباد کتول با دوتارنوازی خراسان تفاوت‌هایی دارد. موسیقی علی‌آباد کتول نوازنده‌های جوجه‌دوست و خوندهای خوبی دارد. سیه‌اچمد حسینی یکی از نوازندگان متبحر دوتار در علی‌آباد کتول است که بسیار خوش حس و حال و در عین حال تکنیکی است. سیه‌حسن حسینی و سیه‌مطلب حسینی از خوانندهای توانای علی‌آباد کتول بودند که اتفاقا همه با هم و خوبی بودند.

در تنظیم چه اتفاقی افتاد و چه چیزهایی به این موسیقی اضافه شد؟

در بیشتر مواقع اولین چیزی که برایم به اتفاقات موسیقایی هارمونی می‌دهد یا ساز گیتار الکتریک است که برای این کار خودم آن را خواتیم فرهاد صفری نوازنده سازهای کوبه‌ای بود و البته یکسری سازهای کوبه‌ای دیگر که خودشان ابداع کردند و در لایه‌های بعد درامز بیس و سازهای الکترونیک وارد ماجرا شدند. در واقع به موسیقی علی‌آباد کتول را با آن عقبه تاریخی در فضایی امروزی تجربه کنیم. شما اگر اصل این موسیقی را بشنوید کاملا با تیتراژ متفاوت است. ممکن است قطعه ملودی آن شما را به یاد آن موسیقی بیندازد اما دو موسیقی مستقل و با حس متفاوت و اینجا تلفیق آهنگساز مشخص می‌شود که چه تغییراتی انجام داده است.

با ما باید بگوییم ایران فقط تهران است یا باید بپذیریم که ایران ترکیبی است از اقوام، گویش‌ها و لهجه‌ها و فرهنگ و خرده فرهنگ‌ها و آداب و سنت‌های مختلف و یک جنوبی صحبت می‌کند احتیاج به مترجم دارد. طبیعتا در جنوب سرزمین هم باید تلاش کنند آداب و رسوم را احیا کنند

ادامه در صفحه ۱۱

قاب شکسته

نقدی بر سیاست‌های صداوسیما به بهانه پایتخت۳

تکرار در فرآیند بازنمایی

محمد رضایی

سه‌گانه پایتخت نشان داد در همین کشور می‌توان برنامه‌هایی ساخت تا مردم را از پای تماشای برنامه‌های ماهواره‌ای به سوی متون تصویری داخلی کشاند. پیداست مردم از هر سه قسمت این سریال به خوبی استقبال کردند چه شاهدی از این بهتر که به تلاگی در فیس‌بوک صفحه‌ای با نام کمپین حمایت از ساخت پایتخت۴ هم راه‌اندازی شده است. سیروس مقدم، کارگردان این مجموعه آن را موفق ارزیابی کرد چون رسالتش در پرداختن به برخی مسایل داخلی مانند مهاجرت به تهران، توجه به مضامین دینی و غیرمالی را به انجام رساند. از سوی دیگر حمیدرضا فرجی، مدیر شبکه یک سیما نیز آنقدر از استقبال ذوق‌زده شد که برای ساخت چنین سریال‌هایی با تمرکز بر قومیت‌های دیگر ایران ابعادی گسترده‌تر کرد است. اولا همه چیز به‌خوبی پیش رفته است و همین روست که بازار تحلیل و گرامیداشت از عناصر این مجموعه داغ است. اما اگر همه چیز خوب پیش می‌رود و آنها به تعبیر جناب مرادی، رییس سازمان فرهنگی- هنری شهرداری تهران، استقبال ارزان سریال نشان می‌دهد که «حال مردم خوب است؛ چرا باید درباره سه‌گانه پایتخت سخن گفت؟»

صدای ضعیفی از گوشه‌کنار این مرزوبوم به گوش می‌رسد که پیام خود را از این شیوه برنامه‌سازی برای خندلدن مردم، نه لزوما تولید طنزی اجتماعی، دریافت نمی‌کند. مبالغه در تکیه‌کلام‌ها و استفاده ابزاری از لهجه‌های کاملا در گویش‌های محلی با چیزی که در نقد برخی از منتقدان تمسخر گویش‌ها نام گرفته است. فقط یکی از محورهای مورد اشاره در این صداهاست که کمتر به گوش مردم می‌رسد. اما نقد پایتخت از این مجموعه فراتر می‌رود و بنظر می‌رسد باید آن را نقدی بر سیاست نشاط اجتماعی صداوسیما تعبیر کرد. از همین رو، باید در جستوجوی در نقص‌های دیگری در چنین مجموعه‌هایی بود. تا آنجا که به پایتخت برمی‌گردد، اختلاط در رمزگان اجتماعی موجود در حیات روزمره مردم حول سر مازندران، بلنگ و بزرا ابراکسی یکی از این زخداهاست. حال که همه کوشش‌های فعالان محیط‌زیست برای شناساندن نوع خاصی از حیات‌وحش ایرانی و منحصربه‌فرد به همه دنیا معطوف است. در همین ما گرفتار ابهامی هستیم که بین مفهوم سیر، بلنگ و بوز ایرانی‌اند! هدف، از ذکر این نکته بررسی صرفا تفاضلنامه این متن نیست که در قالب به اصطلاح طنز تهیه شده و از همین رو در قلب واقعیات با دستکاری در مفاهیم و جریان‌های متعارف زندگی حتی به شکلی افراطی اشاره دارد چون آن اساس، کارگرد قوری چنین برنامه‌هایی ایجاد نشاط در میان شهروندان جامعه است نه لزوما کارکرد آگاهی‌بخشی. بخشی از مشکل از آنجا آغاز می‌شود که با چنین کدهایی با تناقلی جدی در دعاوی سازندگان این مجموعه و مسوولان صداوسیما مواجه می‌شویم. از رسانی برای چنین مجموعه‌های سخن گفته می‌شود که گویا بنامت آگاهی‌بخش باشد. از همین رو صحنه‌هایی از آموزش فرهنگی جامعه مانند آنچه به جریمه رانندگی با موبایل مربوط است هم در متن گنجانده شده است. این تناقض را باید در نسبت با ابهامی مهم حول کارکردهای متنوع و انتظارات چندگانه جست‌وجو کرد که همیشه از تلویزیون وجود دارد به بیان ساده‌تر از تلویزیون انتظار می‌رود از سویی مانند معلمی، آموزگار باشد و از سوی دیگر از آن انتظار می‌رود اوقات فراغت همگان را به گونه‌ای شاد و پرنشاط برساند که البته محل نظم دینی موجود نباشد. اعتراض گروه‌هایی از مردم به نمایش فیلم‌ها، قومیت‌ها و گروه‌های اجتماعی را باید بیشتر از جنس نگرانی ارزیابی کرد. مردم نگرانند مبادا در مورد آنها یا در قضاوت شود و برخی کلیشه‌ها که به دلیل همین فرصت‌های لنگ نمایش قومیت آنها در جامعه وجود دارد، با مبادا شکل بگیرد. از منظر فرهنگی تلقی می‌کنند چندان این فرصت برای محیط‌بانان فراهم نمی‌شود تا نقش اجتماعی آنها در تلویزیون سریالی به نمایش درآید! این موضوع در مورد دیگر گروه‌های صادق است. وقتی محیط‌بانی با چنان ویژگی که از گوسالهای می‌ترسد خود این سازنده‌ها هستند، نقش استفاده از لحاظ‌های را دست می‌دهد یا به‌طور کودکانه‌ای از آمیول می‌ترسد، در فرآیند کپیرایتمایی ساخت کلیشه‌ای از نقش خود در ذهن مردم می‌شود که واقعیت نقش اجتماعی آنها را به محاق ببرد و از آن مهجور فرهنگی دیگری برای بهبود آن بیدا نمی‌کند. در این فرآیند همیشه در برابر ما عمل می‌کنند. از همین رو، احتیاط‌های بسیاری برای نمایش آنها در تلویزیون به دلیل این کلیشه‌ها کلی این است هر چه مجموعه‌ها و گروه‌های اجتماعی کمتر در متن‌های فرهنگی حاضر باشند، به برابر فرآیند کپیرایتمایی آسیب‌پذیری بیشتری دارند. این دقیقا اتفاقی است که سیمولان صداوسیما از آن غافلند. بنابراین، بخشی از نگرانی‌ها حول چنین متن‌هایی محصول فرآیند کپیرایتمایی است. اما مشکل زمانی حاد می‌شود که در ارایه‌ها دیگری از نمایش عملی می‌شد کلیشه‌سازی با کارنمایش‌گیری محصول افراق با مالیقه، قلب و دگرگونی و دستآخر، تکرار واقعیت (کات جعلی) است. مبالغه، یکی از سازوکارهای تلاش برای تولید برنامه‌سازی برای خندلدن مردم، نه لزوما تولید طنزی اجتماعی، دریافت نمی‌کند. مبالغه در تکیه‌کلام‌ها و استفاده ابزاری از لهجه‌های آنها در گویش‌های محلی با چیزی که در نقد برخی از منتقدان تمسخر گویش‌ها نام گرفته است. فقط یکی از محورهای مورد اشاره در این صداهاست که کمتر به گوش مردم می‌رسد. اما نقد پایتخت از این مجموعه فراتر می‌رود و بنظر می‌رسد باید آن را نقدی بر سیاست نشاط اجتماعی تعبیر کرد. در همین روز، باید در جستوجوی در نقص‌های دیگری در چنین مجموعه‌هایی بود. تا آنجا که به پایتخت برمی‌گردد، اختلاط در رمزگان اجتماعی موجود در حیات روزمره مردم حول سر مازندران، بلنگ و بزرا ابراکسی یکی از این خداهاست. حال که همه کوشش‌های فعالان محیط‌زیست برای شناساندن نوع خاصی از حیات‌وحش ایرانی و منحصربه‌فرد به همه دنیا معطوف است. در همین ما گرفتار ابهامی هستیم که بین مفهوم سیر، بلنگ و بوز ایرانی‌اند! هدف، از ذکر این نکته بررسی صرفا تفاضلنامه این متن نیست که در قالب به اصطلاح طنز تهیه شده و از همین رو در قلب واقعیات با دستکاری در مفاهیم و جریان‌های متعارف زندگی حتی به شکلی افراطی اشاره دارد چون آن اساس، کارگرد قوری چنین برنامه‌هایی ایجاد نشاط در میان شهروندان جامعه است نه لزوما کارکرد آگاهی‌بخشی. بخشی از مشکل از آنجا آغاز می‌شود که با چنین کدهایی با تناقلی جدی در دعاوی سازندگان این مجموعه و مسوولان صداوسیما مواجه می‌شویم. از رسانی برای چنین مجموعه‌های سخن گفته می‌شود که گویا بنامت آگاهی‌بخش باشد. از همین رو صحنه‌هایی از آموزش فرهنگی جامعه مانند آنچه به جریمه رانندگی با موبایل مربوط است هم در متن گنجانده شده است. این تناقض را باید در نسبت با ابهامی مهم حول کارکردهای متنوع و انتظارات چندگانه جست‌وجو کرد که همیشه از تلویزیون وجود دارد به بیان ساده‌تر از تلویزیون انتظار می‌رود از سویی مانند معلمی، آموزگار باشد و از سوی دیگر از آن انتظار می‌رود اوقات فراغت همگان را به گونه‌ای شاد و پرنشاط برساند که البته محل نظم دینی موجود نباشد. اعتراض گروه‌هایی از مردم به نمایش فیلم‌ها، قومیت‌ها و گروه‌های اجتماعی را باید بیشتر از جنس نگرانی ارزیابی کرد. مردم نگرانند مبادا در مورد آنها یا در قضاوت شود و برخی کلیشه‌ها که به دلیل همین فرصت‌های لنگ نمایش قومیت آنها در جامعه وجود دارد، با مبادا شکل بگیرد. از منظر فرهنگی تلقی می‌کنند چندان این فرصت برای محیط‌بانان فراهم نمی‌شود تا نقش اجتماعی آنها در تلویزیون سریالی به نمایش درآید! این موضوع در مورد دیگر گروه‌های صادق است. وقتی محیط‌بانی با چنان ویژگی که از گوسالهای می‌ترسد خود این سازنده‌ها هستند، نقش استفاده از لحاظ‌های می‌ترسد بهطرز کودکانه‌ای از آمیول می‌ترسد، در فرآیند کپیرایتمایی ساخت کلیشه‌ای از نقش خود در ذهن مردم می‌شود که واقعیت نقش اجتماعی آنها را به محاق ببرد و از آن مهجور فرهنگی دیگری برای بهبود آن بیدا نمی‌کند. در این فرآیند همیشه از آن مهجور فرهنگی دیگری برای نمایش آنها به محاق می‌رود و در داخلی ماندن مهاجرت به تهران، توجه به مضامین دینی و غیرمالی را به انجام رساند. از سوی دیگر حمیدرضا فرجی، مدیر شبکه یک سیما نیز آنقدر از استقبال